

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی-قرآنی»

سال دوم / شماره اول / بهار ۱۳۹۳

معناشناسی مدّ در قرآن کریم

ثابت ضیایی^۱ و یحیی معروف^۲

چکیده

یکی از ابعاد اعجاز قرآن کریم اعجاز بیانی است. موسیقی بر آمده از عبارتهای قرآن به نحوی است که معانی را در چشم خواننده مجسم می‌نماید. این پژوهش مبتنی بر این پرسش است که با توجه به این حقیقت که چینش و نظم آهنگ واژه‌های قرآن کریم در خدمت اعجاز بیانی است، آیا می‌توان پدیده‌ی مدّ را که در بسیاری از عبارتهای قرآنی خود نمایی می‌کند جزئی از اعجاز بیانی قرآن به حساب آورد؟ آیا می‌توان مقوله‌ی مدّ را از زاویه و رویکرد جدیدی مورد مطالعه قرار داد و آن را عاملی مؤثر برای القای معانی و به تصویر کشیدن ظرافتهای قرآن کریم دانست؟

نتیجه این پژوهش که فقط به قرآن اختصاص دارد نشان می‌دهد کشش موسیقایی حاصل از مدّ یا به تعبیر دیگر کلماتی که در آنها خصوصاً مدّ متصل واجب و مدّ لازم وجود دارد این کارکرد را می‌تواند داشته باشد که علاوه بر معنای اصلی کلمه یکی از معانی (مدّ): کثرت، وسعت، فزونی و غیره را در عبارتهای قرآنی به منصفی ظهور برساند و به مخاطب القا کند. همچنین یکی از مسائلی که ترادف واژه‌ها را به معنای واقعی در قرآن کریم نفی می‌کند، وجود موسیقی و کشش صوت یا عدم آن در میان کلمات مترادف است.

کلیدواژه‌ها: آیات قرآن، مدّ واجب، کثرت.

مقدمه

در خصوص اعجاز بیانی قرآن کریم از دیر باز دانشمندان علم بلاغت و مفسران قرآن کریم از جمله: زمخشری، سکاکی، جرجانی و جاحظ بدان اشاراتی داشته‌اند. در دوره معاصر نویسندگانی همچون مصطفی صادق رافعی در کتاب اعجاز القرآن در خصوص اعجاز صوتی و موسیقایی قرآن مطالب جدیدی را بیان می‌کنند. به طوری که توجه ویژه‌ای به تن صوت و صدا در قرآن کریم دارد و معتقد است حروف در کلمات و کلمات در آیات آنچنان تناسبی با معنا و مفهوم آیات دارند که این نظم را در هیچ کتاب بشری نمی‌توان یافت. همچنین معتقد است تغییرات صدایی که منجر به مدّ و کشش صوت، غنّه، لین و شدت در ادای کلمات می‌شود نظم آهنگ و یک موسیقی کم نظیری را ایجاد می‌کند. (الرافعی، ۲۰۰۵م، صص ۱۴۷الی ۱۵۲) همچنین عمر السلامی در کتاب الاعجاز الفنی فی القرآن، در باره دلالت لفظ بر معنا مطالب ارزشمندی را بیان می‌کند. اما شاید نخستین بار این سید قطب بود که در کتاب خود «التصویر الفنی فی القرآن الکریم» و نیز تفسیر «فی ظلال القرآن» به گونه‌ای منسجم و روشمند به این مقوله پرداخت. وی در بررسی‌های خود به جنبه‌های ظاهری و موسیقایی الفاظ قرآن کریم به عنوان یکی از جنبه‌های مهم اعجاز بیانی توجه نمود. و تأثیر این جنبه را در ابعاد معنوی قرآن کریم مورد نظر قرار داد. بر اساس تئوری ارزشمند او چینش و نظم آهنگ حروف و کلمات قرآن کریم به گونه‌ای است که در نهایت منجر به ظرفیت افزایی معنایی می‌شود. موسیقی و ضرب آهنگ بر آمده از الفاظ و عبارتهای قرآن به نحوی است که معانی را در پیش چشم خواننده مجسم می‌نماید. سید قطب این نظریه را با مثال‌های متعدد به اثبات رسانیده است.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۵/۰۶

^۱ - نویسنده مسئول: کارشناس ارشد رشته زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه sabetzia@yahoo.com

^۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه y.marof@yahoo.com

هر گاه چینش و نظم آهنگ حروف و حرکات الفاظ و ظرفیت‌های تنگیمی و موسیقایی آن در قرآن کریم را در خدمت معنی افزایشی بدانیم در این صورت نباید از مقوله‌ای به نام مدّ که در بسیاری از کلمات قرآن کریم نمود یافته غافل گردید. چرا که کشش حروف مدّی در ذهن شنونده احساس کثرت، فزونی، وسعت، تعدّد، عظمت و فراخنکی را القاء می‌نماید که این معانی بی ارتباط با معانی واژه‌ی مدّ نیست. هر گاه این معنا فزونی را در خدمت معنای عبارت-های قرآنی که در آنها مدّ به ظهور رسیده قرار دهیم اعجاز موسیقایی مدّ به اوج هدفمندی خود می‌رسد. محور اصلی این پژوهش قرآن کریم است. چرا که قرآن دریایی است که کلمات و واژه‌های در آن مانند ماهیان هستند هرگاه جدای از آیات بخواهیم کلمه‌ای را بررسی کنیم روح این کلمات از بین رفته و می‌میرند. یک واژه در یک آیه ممکن است با توجه به جایگاهی که در آیه دارد در بر گیرنده‌ی بسیاری از معانی، نکات بلاغی، موسیقی و نظم آهنگی خاص باشد و این در حالی است که همین کلمه صرف نظر و جدای از آیه‌ی قرآنی ممکن در بر گیرنده‌ی هیچ نکته-ای نباشد. بنابر این مبنای این پژوهش فقط و فقط آیات قرآن می‌باشد. و اگر برای واژه‌ای نکاتی گفته می‌شود فقط در قرآن کریم این چنین است و جدای از آیات قرآن فرضیه‌ی این پژوهش مردود می‌باشد.

لازم به ذکر است که مسئله‌ی کشش صوت فقط در قرآن کریم دارای اصولی مشخص است. در غیر قرآن بر حسب نیاز کلمات با کشش صوت ادا می‌شوند. یک کلمه ممکن است در جایی با کشش صوت و در جایی دیگر بدون کشش صوت بیان گردد. و اغلب کشش صوت در گفتار معنای کثرت، بزرگی، وسعت و غیره را به مخاطب القا می‌کند. به عنوان مثال اگر از کسی که بارها به شیراز مسافرت کرده باشد پرسیده شود آیا به شیراز رفته‌ای؟ در جواب می‌گوید: خیلی با کشش در صوت تا کثرت سفرهایش را بیان کند. بنابر این ریتم و آهنگ کلمات در بیان معانی مورد نظر مؤثر است.

سوال‌های پژوهش

- ۱- آیا وجود مدّ در عبارت‌های قرآنی امری تصادفی است؟ یا باید آن را در ضمن اعجاز بیانی قرآن قلمداد نمود.
- ۲- آیا برای مدّ علاوه بر رسالت اصلی که سهولت بخشی و زیبایی موسیقایی است می‌توان رسالتی معنوی در نظر گرفت؟
- ۳- آیا در آیاتی که مدّ وجود دارد می‌توان یکی از معانی مدّ را برای مخاطب به تصویر کشید؟

پیشینه‌ی تحقیق

در کتب بلاغی از قدیم تا کنون گاهی پراکنده و گاه منسجم به زیبایی‌های بلاغی واژگان به ویژه از جهت تناسب میان لفظ و معنا جسته و گریخته مطالبی نگاشته شده است در این زمینه کسانی چون مصطفی صادق رافعی در کتاب اعجاز القرآن و عمر السلامی در کتاب الاعجاز الفنی فی القرآن وسید قطب در خصوص اعجاز صوتی و موسیقایی قرآن مطالب جدیدی را بیان می‌کنند. و در حوزه‌ی مقالات نیز مقالات زیادی در خصوص تناسب لفظ با معنی نگاشته شده است

لازم به ذکر است که موضوع این مقاله تا حد زیادی جدید است و پیش از این در خصوص تأثیر موسیقایی مدّ در به تصویر کشیدن معنای آیات قرآن پژوهشی در این زمینه به صورت مستقل و جامع صورت نگرفته است

آداب تلاوت قرآن کریم

در خصوص تلاوت درست قرآن کریم آیات و احادیث زیادی تأکید بر درست و نیکو تلاوت کردن و با صوت و لحن خواندن قرآن دارد. از جمله: ﴿... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا﴾ (مزمّل، ۴) واژه‌ی ترتیل از ریشه‌ی «رتل» به معنای منظم و مرتب بودن و در ردیف هم قرار گرفتن است. «رَتَّلَ الثَّغْرُ» به معنای: رویدن دندان راست و صاف و معتدل بودن است. (فیومی، ۱۳۲۵ق، ج ۱، ص ۱۰۶) و همچنین ترتیل یعنی: رعایت مخارج حروف و حفظ وقوف. (الجرجانی، ۱۴۰۵ق، ۷۸) ترتیل با تانی و تدریج بیان کردن است. (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۵، ص ۳۷۹) ترتیل آن است که کلمه را

به آسانی و صحیح ادا کنند. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۱) و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: ای ابن عباس، قرآن را با ترتیل بخوان. گفت ترتیل یعنی چه؟ فرمود آن را روشن و آشکار کن و آن را مانند خرماي خراب پراکنده نکن و همچون شعر تکه تکه نما چون به عجائب آن رسیدید تأمل کنید و دلها را تکان دهید و نظرتان فقط رسیدن به آخر سوره نباشد. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص ۲۶۶) از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمودند: «زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ» قرآن را با صدایتان زینت دهید (ابن الأثیر، ۱۹۶۹م ج ۲، ص ۴۵۴) و در جایی دیگر آمده است: کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول: "لیس منا من لم یتغن بالقرآن" (البیهقی، ۱۹۸۹م، ج ۱، ص ۳۴۹) (البیهقی، ۱۹۹۴م، ج ۲، ص ۵۴) (الحاکم النیسابوری، ۱۹۹۰م، ج ۱، ص ۷۵۸) آن کس که به قرآن خوش صدایی نکند از ما نیست. بر طبق آن چه که گذشت در هنگام تلاوت قرآن رعایت مخارج و صفات حروف و تأمل و تدبّر در معنا ضروری است. و این همه تأکید بر درست تلاوت کردن قرآن شاید یکی از دلایل آن این باشد که لفظ بر معنا منطبق است. و نیز تأکید بر اعجاز قرآن در به کاری گیری به جا از الفاظ و حروف باشد.

مدّ از نظر لغوی

مدد: المدّ: الجذب و المطلق. مدّه فی غیّه ای أمهله و طول له، به معنای کشیدن است. گمراهی او را دراز کرد. مدّ، یمدّ، مدّاً، النهار، روز دراز شد و روشنی آن گسترش یافت الشیء، به آن چیز افزود الجیش، لشکر را تقویت کرد الأجل، مدّت را طولانی کرد المدین، به بدهکار فرصت داد الحبل، ریسمان را کشید الحرف، حرف را با صدایی کشیده تلفظ کرد امتدّ، الشیء: آن چیز دراز و کشیده شد. بهم السیر: راه رفتن با آنان دراز و طولانی شد. فی مشیه: با ناز و تکبر و دامن کشان راه رفت. إلى الشیء: به آن چیز نگریست. مدّد: آن چیز را گسترده و دراز کرد. المدّ: سیل؛ جمع آن مدود از آن جهت به سیل مدّ گفته شده است در آن آب زیاد وجود دارد و نیز به معنای دوری، فاصله، مسافت، بالا گرفتن، طغیان کردن، زیادت، کشیدن، طول دادن و غیره به کار برده شده است. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۲۴۲) (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۹۶) (الفراهیدی، ۲۰۰۳م، ج ۸، ص ۱۶) (جرّ، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۱۸۵۵)

مدّ از منظر آیات قرآن کریم

- ۱- به معنای مهلت دادن ﴿وَوَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (بقره، ۱۵)
- ۲- به معنای گسترش و وسعت دادن: ﴿وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا﴾ (رعد، ۳) ﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ﴾ (حجر، ۱۹) ﴿مَدَدْنَاهَا﴾ آن را گسترانیده‌ایم و در ظاهر مسطحش کرده‌ایم. (خرم دل، ۱۳۷۱ش، ۲۸۸)
- ۳- نگاه شدید و خیره شدن: ﴿لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ﴾ (حجر، ۸۸) مدّ عین به معنی نگاه شدید و خیره شدن است. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۲۴۳)
- ۴- امداد و یاری: ﴿وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ﴾ (لقمان، ۲۷) «منظور از «یمدّ» امداد و یاری است. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۲۴۳)
- ۵- جوهر و مرکب: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتٍ...﴾ (کهف، ۱۰۹)
- ۶- گسترده، فراوان: ﴿وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا﴾ (مدثر، ۱۲) ﴿وَوَظِلٌّ مَمْدُودٌ﴾ (واقعه، ۳۰)
- ۷- دراز: ﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾ (همزه، ۹) در حالی که آنان در ستونهای درازی بسته می‌شوند.
- ۸- عطا کردن و بخشیدن، امداد رسانی با تعدد نعمت‌ها: ﴿وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ﴾ (طور، ۲۲). ﴿وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ﴾ (شعراء، ۱۳۲ و ۱۳۳)

مدّ از نظر اصطلاح علم تجوید

کشش بیش از معمول صدا در حروف مدی را مد گویند و به معنی امتداد و کشیدن صوت در یکی از حروف مدّ است و حروف مدّ عبارتند از: الف ما قبل مفتوح، واو ساکن ما قبل مضموم، یاء ساکن ما قبل مکسور، مانند: {نُوحِيهَا} که هر سه نوع را در بر دارد. (السندی، ۱۴۱۵هـ، ۲۲۴).

اقسام مدّ

مدّ را از جهات گوناگون تقسیم بندی کرده‌اند ولی آن چه که در این تحقیق از اهمیت بیشتری برخوردار است. عبارتند از:

مدّ متصل واجب

این مدّ مدّی است که بعد از حرف مدّ همزه قرار بگیرد. هر دو، حرف مدّ و سبب آن (همزه) در یک کلمه قرار داشته باشند. مانند: سماء، ماء، جاء، جزاء، سواء و غیره این مدّ مدّ متصل واجب نامیده می‌شود.

مدّ لازم

به این مدّ مدّ سکون لازم نیز گفته می‌شود و آن مدّی است که بعد از حرف مدّ سبب آن (حرف ساکن اصلی) قرار بگیرد. در این مدّ نیز حرف مدّ و سبب آن (سکون) در یک کلمه قرار دارند. مانند: الحاقّة، این مدّ مدّ لازم نامیده می‌شود. در خصوص مدّ به طور عموم و سایر تقسیم‌بندی آن (ر ک: سعاد، ۲۰۰۹م، ص ۲۰۳) آن چه که در این پژوهش به آن می‌پردازیم مدّ متصل واجب و مدّ متصل لازم است. چراکه تنها در این دو نوع مدّ کشش صوت دستخوش تغییر نخواهد شد ولی سایر انواع مدّ ممکن است مسایلی از قبیل وقف، وصل، و غیره میزان کشش آنها را تغییر دهد.

بررسی شواهد در قرآن کریم

در این پژوهش بیشتر موارد اسم و فعل را که در آن یکی از مدّهای متصل واجب و مدّهای لازم وجود دارد بر اساس رویکرد موسیقایی مورد بررسی قرار گرفته است. این پژوهش هرگز در صدد آن نیست که اثبات کند هر کلمه-ای که در آن معانی کثرت و فزونی را در بر دارد حتما در آن مدّ وجود دارد. تنها ادّعای این پژوهش آن است که کشش موسیقایی حاصل از مدّ این کار کرد را می‌تواند داشته باشد که یکی از معانی مدّ را در عبارتهای قرآنی به منصفی ظهور برساند و به مخاطب القا کند. بدون تردید کشش صوت در مدّ علی‌الخصوص مدّ متصل واجب و مدّ لازم هنگام تلاوت آیات قرآن کریم علاوه بر فلسفه‌ی اصلی مدّ (تسهیل تلاوت) بر یکی یا برخی از معانی مدّ نیز تأکید دارد. البته این مسأله فقط مختص کلام خداوند تبارک و تعالی می‌باشد که برای تلاوت درست قرآن علم تجوید وضع شده است خدیی که دارای علم مطلق است. در این زمینه هیچ انسانی وجود ندارد که بر همه‌ی علوم، اسرار و رموز آگاه باشد تا بتواند این چنین دقیق و حکیمانه حروف، واژه‌ها و جملات را در کنار هم قرار دهد و چنین کتابی را تألیف کند. انسان‌ها در نوشتن و صحبت کردن از حروف، واژه‌ها و جملات استفاده می‌کنند بدون این که فلسفه و حکمت آنها را درک کنند. نکته‌ی دیگر قابل ذکر این است که نباید در کتب دیگر از جمله نهج البلاغه، نهج الفصاحة و دیگر کتب حدیثی و غیره دنبال نتایج بدست آمده در این پژوهش بود. چرا که این تحقیق تنها به قرآن کریم اختصاص دارد.

العراء

﴿فَنَبِّدْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾ (صافات، ۱۴۵) العراء: بیابانی که هیچ گونه سایه و پوششی نداشته باشد. در حالیکه مریض و ضعیف شده بود و مانند بچه‌ی تازه متولد شده بود او را در بیابان افکندیم. (نخجوانی، ۱۹۹۹م، ج ۲، ص ۲۲۲) و (نوی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۰۸) ﴿لَوْلَا أَنْ تَدَارَكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِّدَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ﴾ (قلم، ۴۹) موسیقی و نظم آهنگ حاکم بر این آیه در هنگام تلاوت به ویژه مدّ متصل و واجبی که در کلمه‌ی «العراء» وجود دارد بیابانی

بسیار وسیع و بزرگ را بر ای مخاطب به تصویر می‌کشد که انسان بیمار و تازه متولد شده‌ای در آن رها شود. که رهایی از آن بسیار سخت می‌باشد. در غیر قرآن کلمه‌ی «العراء» ممکن است بر هر نوع بیابانی اطلاق گردد و این در حالی است که در قرآن کریم فقط در داستان حضرت یونس به کار رفته است. اما این واژه در غیر قرآن (عراء): مکان خالی که چیزی از قبیل درخت و نبات آن را نپوشانده است. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۴، ص ۳۳۶) راغب گفته: «العراء: مکان لا ستره به» مکانی است که هیچ پوششی ندارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶۲)

هباء

﴿وَبَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا (واقعه، ۵ و ۶) تصویرگری در این آیه به اوج رسیده است با مجسم کردن این که کوه‌ها همه خورد و خمیر شوند و به گرد و غبار ریز در هوا تبدیل شوند. موسیقی و کشش صوت در کلمه‌ی «هباء» کثرت گرد و غبار در هوا را در نتیجه‌ی متلاشی شدن کوه‌ها در ذهن مخاطب به تصویر می‌کشد. این کلمه در جایی دیگر آمده است: ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ (فرقان، ۲۳) ما به سراغ تمام اعمالی که (به ظاهر نیک بوده و در دنیا) آنان انجام داده‌اند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌سازیم (و ایشان را از اجر و پاداش آن محروم می‌کنیم. چرا که نداشتن ایمان، موجب محو و نابودی احسان، و بی‌اعتبار شدن اعمال خوب انسان می‌گردد). سید قطب می‌نویسد: «این آیه تو را رها می‌کند تا در ذهن ﴿هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ را مجسم کنی این کلمات تصویر شدت نابودی مسلم را به ذهن مخاطب القا می‌کنند» (سید قطب، ۲۰۰۲م، ص ۳۸) اما «هباء» در غیر قرآن هر گونه گرد و غبار و ریزه‌های خاک بلند شده و پراکنده بر روی زمین، ذرات معلق در هوا را در بر می‌گیرد. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۳۵۰) بنابر این برای ردّ فرضیه‌ی این تحقیق نباید به کتبی دیگر غیر از قرآن استناد کرد. چرا که نویسندگان این تحقیق تمام نتایج بدست آمده را فقط در قرآن کریم قابل اثبات می‌دانند. کلمه‌ی «هباء» در قرآن کریم فقط در دو مورد فوق آمده است که در هر دو مورد کثرت گرد و غبار در هوا را در ذهن مخاطب به تصویر می‌کشد.

الشتاء

کلمه‌ی «شتاء» یکبار در قرآن کریم آمده است. ﴿إِلَيْهِمْ رِحْلَةُ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ﴾ (قریش، ۲) مدّ متصل «الشتاء» موسیقی و آهنگی را پدید می‌آورد که بر آمد آن حسّ طولانی تر بودن فصل زمستان در اذهان شنوندگان است. در حالی که این احساس هنگام قرائت واژه‌ی «الصیف» که فاقد مدّ می‌باشد وجود ندارد و هر گاه دشواری‌ها و مشقت‌های سفر در فصل زمستان از جمله کوتاهی روز و نیز وجود برف، باران و سرما را در نظر بگیریم زیبایی اعجاز گونه مدّ در کلمه‌ی «شتاء» بیش از پیش خود نمایی می‌کند. ممکن است گفته شود که زمستان و سرما برای مردم عربستان قابل درک نیست. در جواب باید گفت اولاً قرآن کریم فقط مردم عربستان مورد خطاب قرار نمی‌دهد بلکه خطاب به همه‌ی جهانیان است. ثانیاً سفر زمستانی قریش به سوی یمن بوده و یمن مناطقی کوهستانی دارد که در آن فصل زمستان محسوس است.

نساء

قبل از پرداختن به این کلمه شایان ذکر است که این پژوهش هرگز در صدد آن نیست که معانی کثرت و فزونی ناشی از اسم جنس‌ها و جمع‌های سالم و مکسر را به مدّ ارتباط دهد بلکه به نظر می‌رسد کشش صوت و موسیقی ناشی از مدّ در کلمات صرف نظر از این که مفرد یا جمع باشند در سیاق کلی آیه یکی از معانی مدّ در ضمن معنا و مفهوم آیه به مخاطب القا می‌شود. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...﴾ (نساء، ۱) اولین سؤالی که نظر خواننده را جلب می‌کند این است که چرا قرآن نفرموده است «وَبَثَّ مِنْهُمَا نِسَاءً كَثِيرَةً وَرِجَالًا» و یا «وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً كَثِيرَةً» این تقدیم و تأخر چه معنایی را

دارد. اولین نکته‌ای که از لحاظ نحوی به نظر می‌رسد این است که نساء معطوف به رجال است بدون در تقدیر گرفتن صفت کثیر چرا که می‌توان ادّعا کرد که صفت فقط برای رجال ذکر گردیده و ارتباطی به نساء ندارد مانند: جاءَ الاستاذ العالم وولده. استاد دانشمند و فرزندش آمدند. به نظر می‌رسد این ترجمه مناسب نباشد: استاد دانشمند و فرزندش دانشمندش آمدند. این در حالی است که در آیه‌ی فوق رجال و نساء به لحاظ مذکر و مؤنث مطابق هم نیستند. بنابر این در این مثال به طریق اولی نمی‌توان صفت را برای معطوف در تقدیر گرفت. جاءَ الاستاذ العالم و مریم. استاد دانشمند و مریم آمدند. به نظر می‌رسد که صفت را برای معطوف در تقدیر نگیریم بهتر باشد. ویا مانند رجوع رجل عالم وإمرأة الی القرية مردی دانا و زنی به روستا برگشتند. به نظر می‌رسد این ترجمه از « مردی دانا و زنی دانا به روستا برگشتند» مناسب‌تر باشد. چرا که می‌توان گفت به دلیل این که رجل و إمرأة از نظر مذکر و مؤنث بودن مطابقت ندارند لذا صفت را برای زن در تقدیر نمی‌گیریم. حال به سیاق آیه بر گردیم دو کلمه‌ی رجال و نساء در عالم واقع دارای مصادیق زیادی هستند. اگر این ادّعا مردود باشد که تعداد مردان و زنان مساویند حداقل می‌توان گفت که تا حدودی برابر هستند. بنابر این چرا در آیه‌ی فوق رجال با صفت کثیر آمده و نساء بدون صفت. آیا ریشه در اعجاز بیانی قرآن ندارد؟ آیا نمی‌توان گفت که لفظ نساء به خاطر کشش در صوت و موسیقایی که در آن جود دارد در ضمن بیانگر کثرت و فزونی است و نیازی به صفت کثیر ندارد؟

الخبائث

﴿... وَيَحْرِمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ...﴾ (اعراف، ۱۵۷) کلمه‌ی «خبائث» با توجه به ریتم و آهنگی که دارد کثرت و زیادی پلیدی‌ها را در ذهن مجسم می‌کند. حال یک سؤال اساسی کلمه‌ی خبائث در کنار طیبات ذکر شده است ممکن است ادّعا کرد که کلمه‌ی طیبات که در آن مدّ و کشش صوت نیست این کلمه هم بر کثرت و زیادی خوبی‌ها دلالت دارد و ریتم و آهنگ ارتباطی با معنا و مفهوم ندارد. در پاسخ باید گفت بر حسب آیات قرآن کلمه‌ی «خبائث» هم بر خوراکی‌های حرام و بسیار پلید دلالت دارد و هم بر اخلاق و کردار ناپسند و بسیار زشت و این در حالی است که منظور از طیبات بر حسب آیات قرآن فقط خوراکی‌های پاکیزه است. ﴿وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ...﴾ (بقره، ۵۷) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾ (بقره، ۱۷۲)

اشدّاء و رحماء

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...﴾ (فتح، ۲۹) عمر السلامی در کتاب الاعجاز الفنی فی القرآن، در باره‌ی دلالت لفظ بر معنی در ذیل این آیه می‌نویسد: دو کلمه‌ی «اشدّاء و رحماء» چنان موسیقی و ترنمی در هنگام تلاوت دارند که شدت بر خورد مؤمنان با کفار و شدت عطف و مهربانی را نسبت به یکدیگر برای مخاطب به تصویر می‌کشند. (السلامی، ۱۹۸۰م، صص ۷۲-۸۷) ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ «اشدّاء» جمع شدید و «رحماء» جمع رحیم است. از حسن [بصری] روایت شده که سر سختی مؤمنان نسبت به مشرکان به جایی رسیده بود که حتی از لباس مشرکان دوری می‌جستند که به لباس آنها نچسبید و نیز از تماس بدنهایشان با بدنهای مشرکان پرهیز می‌کردند و مهربانی مؤمنان در بین یکدیگر به جایی رسیده بود که هر مؤمنی که برادر دینی خود را می‌دید با او دست می‌داد و معانقه می‌کرد. (طبرسی، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ص ۱۴۷)

ملائکة

﴿وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمُ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (زمر، ۷۵) ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا

يَشَاءُ إِنْ أَلَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱﴾ (فاطر، ۱) اگر این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم صحنه‌ی نمایشی کم نظیری خلق می‌شود. به طوری که انسان هر چه را که بشنود با مشاهدات خود مجسم می‌کند در این آیات سخن از عرش پروردگار به میان آمده است که در عظمت و بزرگی آن تردیدی نیست تصور انسان از این عرش چیزی است که از آسمان‌ها و زمین بزرگتر است. حال با این ذهنیت عرش پروردگار را مجسم کنید که گرداگرد آن پر است از فرشتگانی با دو، سه و یا چهار بال. ریتم و آهنگ در «ملائکه و حاقین» به واسطه‌ی مدّی که در آنها است این معانی را تا حد زیادی در ذهن به تصویر می‌کشد. و این در حالی است که کلمات جمع دیگری این چنین نمی‌توانند فضا را برای مخاطب ترسیم کنند.

الفائزون

کلمه‌ی «فائز» در غیر قرآن ممکن است بر هر کسی که در زمینه‌ای پیروز شود اطلاق گردد. و لذا در بر گیرنده‌ی هیچ نکته‌ی خاصی نیست. اما این واژه در قرآن کریم فقط به صورت «الفائزون» آمده است و در تمام این موارد اشاره به رستگاری و بزرگ‌ترین پیروزی انسان اشاره دارد و آن رستگاری انسان در آخرت است. لذا طول، کشش صوت و موسیقی آن بر این مهم تأکید دارد. ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (نور، ۵۲) ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (حشر، ۲۰) ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (توبه، ۲۰) ﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ (مؤمنون، ۱۱)

شمائل و قبائل

﴿أُولَٰئِكَ يَرْوُونَ إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ﴾ (نحل، ۴۸). با توجه به ادعای این پژوهش مبنی بر این که کلماتی که در آنها مدّ متصل واجب و لازم وجود دارد یا به تعبیر دیگر کلماتی که در ضمن آیات قرآن از موسیقی و کشش صوت برخوردار هستند در ضمن یکی از معانی کثرت، فزونی، وسعت، تعدد و ... را به ذهن مخاطب القا می‌کنند. شایان ذکر است که نگارنده قصد توجیه کردن این فرضیه را با دلایل واهی ندارد. کلمه‌ی «شمائل» با توجه به آیات قرآن از دو زاویه قابل بررسی است. اول بعد حسی: آیه‌ی فوق اشاره به سایه‌ها و نحوی ایجاد و تغییر آنها دارد یا به عبارت دیگر اشاره به اعجاز علمی قرآن در خصوص سایه دارد. اندیشمندان، مفسرین در خصوص اعجاز علمی قرآن در باره‌ی سایه‌ها مطالب زیادی را نوشته‌اند. از جمله: یحیی وزیری در هشتمین کنفرانس جهانی اعجاز علمی در قرآن و سنت با عنوان «اعجاز القرآن الکریم فی وصف حرکه الظلال (الظل الساکن)» می‌نویسد: همچنان که می‌دانیم خط استوا کره‌ی زمین به دو نیم کره‌ی مساوی و هم شکل تقسیم می‌کند. مساحت خشکی و عدد سگان در نیم کره‌ی شمالی بیشتر و وسیع‌تر است از مساحت خشکی و عدد سگان در نیم کره‌ی جنوبی و این چیزی است که تبیین می‌کند سایه‌های منتقل اشیاء از سمت چپ به راست در نیم کره‌ی شمالی بسیار بیشتر است از سایه‌های منتقل اشیاء از سمت راست به چپ در نیم کره‌ی جنوبی است» (وزیری، ۲۰۰۶م، المؤتمر العالمی الثامن للاعجاز العلمی فی القرآن والسنة) بنابر این نظم آهنگ، موسیقی و کشش در صوت در شمائل بر این مهم تأکید دارد. دوم بعد معنوی: ﴿ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف، ۱۷) دو کلمه‌ی «ایمان و شمائل» هر دو جمع مکسر هستند و تا حدودی باید مصادیق خارجی آنها برابر و مساوی باشد اما واقعیت چیز دیگری است. با توجه به مدّ متصل واجب در «شمائل» دلالت ضمنی شمائل خیلی از ایمان بیشتر است. یمین (راست) در معنای یکی است در حالی که جهت شمال زیاد است. زیرا یمین معنوی هر چیزی همان جهت الهی آن است، و شمال هر چیزی جهات خلقی آن است و

کثرت وجهه‌ی الهی در وحدت منطوی است و وحدت وجهه‌ی خلقی آن فانی در کثرت است. (گنابادی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۱۵) البته در این باره نباید اشتباه کرد که مدّ و کشش صوت در یک کلمه لزوماً بر اهمیت آن تأکید ندارد و فقط یکی از معانی مدّ را به مخاطب القاء می‌کند به عنوان مثال در آیه‌ی فوق ایمان بر شمائل مقدم شده است تا تأکیدی باشد بر اهمیت ایمان و در عین حال تعارضی وجود ندارد در این که کشش صوت در شمائل کثرت را در ذهن مخاطب به تصویر بکشد همانطوریکه در سوره‌ی حجرات آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...﴾ (حجرات، ۱۳). در آیه‌ی فوق کلمه‌ی شعوب جمع شعب به معنای ملت است. و کلمه‌ی قبائل جمع قبیله می‌باشد. با این تفاوت که در قبائل مدّ متصل واجب وجود دارد ولی کلمه‌ی شعوب دارای مدّ متصل نیست لذا دلالت بر کثرت در قبائل به مراتب از شعوب بیشتر است. چرا که در جهان تعداد قبائل از شعوب بیشتر است. ممکن است یک ملت از قبائل فراوانی تشکیل شود. در عین حال هدف این نیست که بار معنایی شعوب کمتر است و یا این که قبائل نسبت به شعوب از اهمیت بیشتری برخوردار است. بلکه ممکن است به خاطر تقدیم شعوب بر قبائل اهمیت شعوب بیشتر باشد. چرا که هر کثرتی ممکن است دارای اهمیت باشد یا نباشد.

السماء

﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا﴾ (شمس، ۵) کشش بر آمده از مدّ در «السماء» وسعت و فراخناکی آسمان را بیش از پیش جلوه‌گر می‌سازد. حال آن که در آیه‌ی: ﴿وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا﴾ (شمس، ۶) با توجه به این که کلمه‌ی «الارض» فاقد مدّ می‌باشد احساس عظمت و فراخناک بودن آن گونه که در عبارت پیشین است احساس نمی‌گردد. سماء (آسمان) در قرآن بر معانی متعددی دلالت داشته و دارای اوصاف گوناگون است از جمله: عظمت و تعدد آسمان‌ها: قرآن آفرینش آسمان‌ها را بسیار بزرگ و عظیم می‌داند: ﴿وَبَيْنَنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شَدَادًا﴾ (نبأ، ۱۲) و بالای سر شما هفت آسمان استوار ساخته‌ایم؟ ﴿سَبْعًا﴾: هفت این عدد برای تکثیر است و اشاره به کرات متعدد آسمان و مجموعه‌های منظومه‌ها و کهکشان‌های فراوان جهان هستی است که دارای ساختار استوار و بزرگی هستند اما آن چه ما از ستارگان می‌بینیم همه متعلق به آسمان اول است و ماورای آن، شش آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون و فراتر است. (جهت اطلاع بیشتر رک به مقاله‌ی مسترحمی، سید عیسی، آسمان از دیدگاه قرآن و دانش نجوم)

غثاء

این واژه دو بار در قرآن کریم تکرار شده است. ﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ * فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ﴾ (اعلی، ۴ و ۵). ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (مؤمنون، ۴۱) «غثاء» به معنای چیزی است که سیل حامل آن است مانند کف، مرده، چیزهای پوسیده و از بین رفته. (خانی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۱۹۳) موسیقی، کشش و طول صوت در کلمه‌ی «غثاء» کثرت و زیادی را به مخاطب القا می‌کند. «غُثَاءً» خس و خاشاک و چوبها و چیزهایی که سیلاب با خود می‌آورد. و همچنین به معنای اشیاء و وسایل پست و بی‌فایده و چیزهای ضایع و غیر قابل اعتنا آمده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۱۱۶) و (جرّ، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۱۵۱۶) (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۸۹)

جفاء

﴿...فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ (رعد، ۱۷) «جُفَاءً» در قرآن یک بار آمده و به معنای: دور انداختنی، مصدر ماده (جَفَأَ) به معنی اسم مفعول، یعنی مَجْفُوءٌ است که به معنی مطرود و پرت شده می‌باشد. (خرّم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۲۷۳) جفاء: چیزی بی ارزش و دور انداختنی مانند کف روی آب یا کف روی غذا که قابل استفاده نیست و سرانجام از بین می‌رود. آری کف‌ها بسیار زیاد بیهوده و بی ارزش-

اند که به کناری ریخته می‌شوند. (بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۴) جفاء: خس و خاشاکی که رود بر کنار افکند، آب آورد، باطل و بیهوده، کشتی خالی ضدّ غامده (کشتی پر از بار) است. (الجزّ، ۱۳۶۷ش، ج ۱، صص ۷۵۱ و ۷۵۲) کشش صوت به واسطه‌ی مدّ در کلمه‌ی «جفاء» تصویر کف‌های بی ارزش و بسیار زیادی را بر روی آب دریا ترسیم می‌کند.

السَّراءِ وَ الضَّرَّاءِ

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّراءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾ (آل عمران، ۱۳۴) صاحب تفسیر فی ظلال القرآن در ذیل این آیه می‌گوید: «این آیه کسانی را به تصویر می‌کشد که در سخت‌ترین شرایط و خوش‌ترین اوقات انفاق را ترک نمی‌کنند» (سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۷۵) سراء به معنی مسرت و وسعت زندگی است. ضراء: زمین‌گیری، سختی، نقص اموال و انفس و ضدّ سراء است. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۴، ص ۱۷۹) در خصوص ﴿ضراء و سراء﴾ می‌توان گفت که نظم آهنگ و موسیقی ناشی از مدّ و ترکیب حروف در این دو کلمه با معنا و مفهوم آن متناسب است. شدت و کثرت چیزهایی که در دنیا انسان را غمگین و ناراحت و یا خوشحال می‌کند دلالت دارد.

الفحشاء و السّوء

موسیقی و نظم آهنگ در کلمه‌ی «الفحشاء» به خاطر کشش در صوت و ترکیب حروف کثرت، شدت و بزرگی را در هنگام تلاوت برای مخاطب به تصویر می‌کشد. این کلمه در تمام جاهایی که در قرآن آمده است به معنای زشت‌ترین معاصی، بزه و گناهی که قبح و زشتی آن زیاد و چشمگیر باشد از قبیل: زنا، قتل، ندادن زکات، ترک نماز، بخل، و... آمده است. (خرم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۴۷) ﴿إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره، ۱۶۹) «الفحشاء»: زشت‌ترین معاصی، مانند زنا و قتل (همان، ۲۶) ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ (یوسف، ۲۴) مراد از «فحشاء» آلودگی، عدم پاکدامنی، و زنا است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۷، ص ۱۸۱) ﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (بقره، ۴۹) کلمه‌ی «سوء» هر جا در قرآن آمده است به معنای بدترین و شدیدترین عذاب و سختی آمده است. بنابر این موسیقی و مدّ در آن کثرت و شدت بدی را به مخاطب القا می‌کند. ﴿السُّوء﴾ هر آن چه که از امور دنیوی و اخروی انسان را غمگین و ناراحت می‌کند از قبیل مسائل روحی، روانی، جسمی و خارجی نظیر از دست دادن اموال و مقام و عزیزان. به سوء و بدی تعبیر می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۴۱) برخی سوء را مردن با آب یا آتش تفسیر کرده‌اند.

بیضاء

کلمه‌ی «بیضاء» در غیر قرآن ممکن است بر هر شیء سفیدی اطلاق گردد و در عین حال هیچ نکته‌ی خاصی را در بر ندارد. اما این واژه در قرآن کریم فقط به دو مطلب اشاره دارد اول معجزه‌ی حضرت موسی و دوم صفت شراب و می در بهشت. ﴿وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِمَّنْ غَيْرِ سَوْءٍ...﴾ (نمل، ۱۲) ﴿اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَأَضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَيْتِهِ...﴾ (قصص، ۳۲) ﴿بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ (صافات، ۴۶) مدّ و کشش در کلمه‌ی «بیضاء» می‌تواند تصویر دست موسی را به تصویر بکشد در حالی که از شدت سفیدی و درخشندگی شعاع وسیعی را در بر گرفته است. و یا بر شدت سفیدی و درخشندگی می و شراب در بهشت دلالت داشته باشد. ضمنا قرار بر این نیست که مذكر آن «ابيض» این بار معنایی را داشته باشد.

طور سیناء

﴿وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَبْغٍ لِلْكَالِينِ﴾ (مؤمنون، ۲۰) طُورِ سَيْنَاءَ یکبار در قرآن آمده و مفسران برای آن مواردی را ذکر کرده‌اند از جمله اشاره به کوه معروف طور در صحرای سیناء به طوری که قرآن

کریم درخت زیتون را که در این کوه می‌روید توصیف کرده است. یا این که کوهی که دارای خیرات و برکات فراوان است. و یا این که کوهی که دارای درختان زیبا و فراوان است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۴۳۸) اما نکته‌ی مهمی که در طور سیناء مفسّرین به آن اشاره کرده‌اند این است که کوه طور کوهی بسیار عظیم و بزرگ است که خداوند به وسیله‌ی آن بنی اسرائیل را تهدید نموده است در سوره‌ی بقره به آن اشاره شده است: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (بقره، ۶۳) صاحب تفسیر جوامع الجامع می‌نویسد: این خطاب نیز متوجه بنی اسرائیل است می‌فرماید: به یاد بیاورید زمانی را که برای عمل کردن به قوانین تورات از شما عهد و پیمان گرفتیم [ولی شما از این پیمان تخلف کردید، آن گاه] ما طور را بالای سرتان قرار دادیم تا این که تسلیم حق شدید و تورات را پذیرفتید، و اگر نپذیرفتید کوه روی سر شما افکنده خواهد شد. آنان تورات را گرفتند و در حالی که به کوه می‌نگریستند، خدا را سجده کردند و به همین جهت سجده یهود به یکی از دو طرف صورت است. (الطبرسی، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۵۱) جهت اطلاع بیشتر و اهمیت طور سیناء: رک (جوزیف، ۱۹۷۷م، صص ۹۸-۱۲۲) بنابراین موسیقی، کشش صوت ناشی از مدّ در «سیناء» در این آیه‌ی قرآن کوهی را با این خصوصیات به تصویر می‌کشد.

استحیاء

﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ...﴾ (قصص، ۲۵) کلمه‌ی «استحیاء» فقط یکبار در قرآن آمده است. و در این یکبار شدت حیا و شرم دختر شعیب را در گفتار و در حال راه رفتن برای مخاطب به تصویر می‌کشد. و این در حالی است که این کلمه در غیر قرآن ممکن است بر شدت و کثرت دلالت نداشته باشد. حیا در لغت، به معنای شرم داشتن، آزر، حشمت، گرفتگی نفس از چیزی و ترک آن به دلیل ترس از سرزنش. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۲۱۷) ممکن است سؤال شود که مدّ در «جاءت» بر چه نکته‌ای دلالت دارد در پاسخ باید گفت که اولاً دختری که با حیا و شرم آمد همان دختری بود که حضرت شعیب او را به عقد حضرت موسی در آورد ثانیاً دختر بزرگتر شعیب بود. جهت اطلاع بیشتر رک: (طبرسی، ۱۳۷۷ش، ج ۳، ص ۲۱۶) و (نووی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۹۳) و (بغدادی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۶۲)

غائِبَةٌ

﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (نمل، ۷۵) هیچ نهفته‌ای در آسمان‌ها و زمین نیست، مگر این که (خدا از آن آگاه است و ثبت و ضبط) در کتاب آشکاری است. «غَائِبَةٌ»: نهفته، نهان حرف (ة) برای مبالغه است، یعنی بسیار پنهان و نهان. (الدرویش، ۱۹۸۸م، ج ۷، ص ۲۵۱) (سیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۸۶) کلمه‌ی «غائِبَةٌ» در قرآن کریم با توجه به موسیقی و کشش صوت در آن و معنای کلمه بر هر آنچه که در آسمان‌ها و زمین نهان است دلالت دارد و این در حالی است که غائِبَةٌ بدون در نظر گرفتن آیه و فضای حاکم بر آن تنها اسمی مفرد و مؤنث است که هیچ یک از معانی ذکر شده را به مخاطب القا نمی‌کند. مانند: الطالِبَةُ غَائِبَةٌ دانش آموز غائب است. ممکن است گفته شود نکره بودن، ة و حرف من در معنای کلمه مؤثر است و معنای آیه ربطی به مدّ و کشش در صوت آن ندارد در پاسخ باید گفت موسیقی و نظم آهنگ حروف و واژه‌ها نیز با معنا و مفهوم متناسب است و تأکید بر همین مطلب دارد چرا که این کلمه در غیر قرآن این چنین معنی و مفهومی را ندارد.

خَائِنَةٌ

کلمه‌ی «خائنه» در غیر قرآن ممکن است در موارد متعددی بکار رود و در عین حال در بر گیرنده‌ی هیچ نکته‌ای نباشد. ولی در قرآن کریم این کلمه در دو آیه‌ی زیر آمده است و کثرت، شدت و استمرار خیانت را به مخاطب القا می‌کند. ﴿فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقُهُمْ لَعَنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا

تَرَآلُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿مائده، ۱۳﴾ در این آیه از سوره‌ی مائده بر شدت، استمرار و دوام پیمان شکنی و خیانت یهود تا قیام قیامت تأکید شده است. در سوره‌ی مائده این چنین آمده است: ﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ...﴾ ﴿مائده، ۸۲﴾ این کلمه در جایی دیگر از قرآن آمده است: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ (غافر، ۱۹) ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ﴾ یعنی کسی که دارای نگاه‌های خائنه می‌باشد. و آن یعنی نگاه‌های ممتد و زیادی به چیزهایی که حلال نیست. (قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۳۰۶) بخش عمده‌ی ﴿خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ﴾ شامل چشم چرانی و نگاه به نامحرم می‌باشد. کسی که دچار این بیماری باشد نگاه‌های زیاد و ممتدی را به قصد لذت جویی به نامحرم دارد. در آیه‌ی فوق ممکن است کثرت در «وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» بیشتر باشد و این مسأله هیچ اشکالی ندارد چرا که لازمه‌ی دلالت بر کثرت داشتن وجود مدّ نیست.

البغاء

﴿... وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾ (نور، ۳۳) موسیقی و کشش صوت ناشی از مدّ و ترکیب حروف در کلمه‌ی بغاء شدت و زیادی قبح و زشتی را برای مخاطب به تصویر می‌کشد. «الْبِغَاءِ» زنا، می‌تواند مراد سبب آن باشد که جلوگیری از ازدواج است و آیه برابر این نظریه معنی شده است. (خرم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۴۰۹) ابیاری منظور از «بغاء» را فحشاء یعنی کار بسیار زشت و بد دانسته است. (ابیاری، ۱۴۰۵ق، ج ۱۰، ص ۳۹۷)

البغضاء

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخُمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ (مائده، ۹۱) «الْبَغْضَاءُ»: کینه‌توزی شدید است. (خرم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۱۱۳) موسیقی، ضرب آهنگ و کشش صوت در «البغضاء» ناشی از ترکیب و نوع حروف و مدّ متصل به مخاطب شدت و کثرت دشمنی و کینه‌توزی را القا می‌کند. این کلمه در کلّ قرآن بر کثرت و شدت کینه‌توزی دلالت دارد. شاید این نکته مطرح شود که شدت و کثرت دشمنی و کینه‌توزی در بغضاء ارتباطی با موسیقی، ضرب آهنگ و مدّ در آن ندارد بلکه معنای کلمه این چنین است. در پاسخ باید گفت که اولاً کلماتی که مدّ دارند فقط در قرآن این ویژگی را دارند و در غیر قرآن ممکن است این چنین نباشند ثانیاً همه‌ی کلماتی که در قرآن کریم دارای مدّ متصل واجب یا مدّ لازم هستند کثرت، فزونی، امتداد، عظمت و... را به مخاطب القا می‌کنند آیا این مسأله تصادفی است؟ یا می‌توان آن را به اعجاز بیانی قرآن و تناسب لفظ با معنا نسبت داد. بدون تردید این مسأله امری تصادفی نیست و بر یکی از ابعاد اعجاز قرآن تأکید دارد. بغض: کینه. دشمنی، ضدّ حبّ، بغضاء: کینه‌توزی و دشمنی شدید است. اکثر کتب لغت بغضاء را شدت بغض گفته‌اند. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۲۰۶) راغب آن را تنفر نفس از شیء بر خلاف حبّ که میل نفس به شیء دانسته است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۳۶)

الکبرياء

﴿وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (جاثیه، ۳۷) «الْكَبْرِيَاءُ»: عظمت، رفعت، سیطره، شاهی، والایی و سروری. (خرم دل، ۱۳۷۱ش، صص ۶۰۰ و ۲۳۲) کبرياء: برتر بودن از تسلیم شدن در برابر کسی که این صفت فقط مخصوص خداست و غیر او استحقاق متّصف شدن به آن را ندارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۹۸) در این باره از پیامبر گرامی روایت شده است: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يقول الله عزّ وجلّ: الكبرياء ردائي، والعظمة إزاري، فمن نازعني واحدا منهما قصمته» (زين الدين محمد، بی تا، ص ۱۱۲) عزّت، بزرگی و عظمت جامه‌ی من است. پس هر کس در عزّت و عظمت با من به منازعه و مقابله برخیزد او را خوار و ذلیل می‌کنم. این حدیث با لفظ دیگری نیز روایت شده است: «يُرْوَى عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَا يَحْكِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ الْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي

وَالْعَظْمَةُ إِزَارِي مَنْ نَزَعَنِي وَاحِدَةً مِنْهُمَا أَدْخَلْتُهُ النَّارَ». (القرطبي، ۱۳۸۷ق، ۳، ص ۲۴۵) کبریاء و عظمت جامه‌ی من است. پس هر کس در در یکی از آنها با من به منازعه و مقابله برخیزد او را آتش می‌کنم. بنابراین اعجاز بیانی و ترنم موسیقایی وقتی به اوج می‌رسد که «کبریاء» را جامه‌ای فرض کنیم که به خداوند عزّ و جلّ اختصاص داشته باشد. و در عین حال عظمت، بزرگی، سیطره و شاهی خداوند را بیان کند.

جائر

﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (نحل، ۹) جائر در قرآن کریم یعنی: راههای متفرق و زیاد غیر از راه توحید، راههای منحرف از راه حق و حقیقت. (همان، ج ۱، ص ۳۵۸) قصد السبیل یعنی دین اسلام و منظور از جائر در قرآن کریم یهودیت و نصرانیت و ادیان سایر ملل کفر است. (بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۷۳) بنابراین مدّ متصل در آن بر شدت انحراف و کثرت و تعدد راههای منحرف دلالت دارد.

دائره

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ...﴾ (مائده، ۵۲) «دَائِرَةٌ»: مصیبت بزرگی که چرخش زمان باعث پیدایش آن شود، حادثه و بلائی که همه را در برگیرد. (خرم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۱۲۱).

دائم

﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾ (معارج، ۲۳) نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. «دَائِمُونَ»: جمع دائم، همیشه ماندگار. مراد این نیست که نمازگزار همیشه در حال نماز باشد، بلکه منظور این است که در اوقات معین خود نماز را انجام دهد، و همیشه چنین بوده و دائماً مواظب و متوجه باشد که نماز او فوت نشود. (همان، ۶۸۹) در این آیه مؤمن حقیقی را به تصویر می‌کشد که در سخت‌ترین شرایط نماز را ترک نمی‌کند و همواره از نمازش مواظبت می‌کند. دوام به معنی ثبوت و امتداد است. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۳۷۸)

عشاء

العشی: از زوال خورشید تا صبح را در بر می‌گیرد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶۷) ﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ﴾ (یوسف، ۱۶) و شامگاهان، گریان نزد پدر خود [باز] آمدند. بازگشت آنها ممکن است در فاصله‌ای میان مغرب و صبح صورت گرفته باشد. اگر منظور از عشاء زمان و وقت نماز عشاء باشد ممکن است بر طولانی بودن وقت نماز عشاء در مقایسه با سایر نمازها باشد چرا که وقت ادای نماز عشاء تا نماز صبح می‌باشد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ...﴾ (نور، ۵۸) بنابر این اگر شبانه روز را به صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء تقسیم کنیم (نه به لحاظ نمازها) مدت زمان عشاء بیشتر و طولانی‌تر است.

لقاء

لقاء: روبرو شدن با چیزی و برخورد کردن با یکدیگر گفته می‌شود: (مصطفوی، ۱۳۶۰ش، ج ۱۰، ص ۲۲۸) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ۷۴۵) (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۶، ص ۲۰۲) در قرآن کریم کلمه‌ی «لقاء» ۲۴ بار تکرار شده است در تمام این موارد منظور از آن دیدار و برخورد بسیار بزرگ و مهم است. کلمه‌ی «لقاء» در کتبی دیگر غیر از قرآن ممکن است بر هر دیدار و برخوردی اطلاق گردد. از جمله: دیدار با پروردگار: ﴿... فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ...﴾ (کهف، ۱۱۰) ﴿مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ...﴾ (عنکبوت، ۵) ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ...﴾ (انعام، ۳۱) و یا برخورد با

آخِرَت و قیامت: ﴿... الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ...﴾ (مؤمنون، ۳۳) ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ﴾ (روم، ۱۶) ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَأَكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (جاثیه، ۳۴)

مائدة

مائدة: سفره، میز غذاخوری، غذا (الجرّ، ۱۳۶۷ ش، ج ۲، ص ۱۸۱۰) ﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (مائدة، ۱۱۲) ﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَانَا وَأَخْرِنَا وَأَيَّةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (مائدة، ۱۱۴) کلمه‌ی مائدة فقط به سفره اطلاق نمی‌شود بلکه به سفره، وسایل بر روی آن، و همچنین تمام غذاهایی که بر روی آن قرار می‌گیرند مائدة گفته می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۱۱) حال موسیقی و کشش صوت ناشی از مدّ در کلمه‌ی «مائدة» سفره‌ای را در ذهن مخاطب به تصویر می‌کشد که بر روی آن وسایل و غذاهای متعددی با نظم و ترتیب خاصی چیده شده است چراکه کلمه‌ی مائدة به معنای سفره این امور را در ذهن انسان تداعی می‌کند.

وراء

کلمه‌ی (وراء) بر معانی متعددی دلالت می‌کند: نوه، مرد درشت و ستبر کتف، آن چه از تو پوشیده باشد خواه پشت سر یا رو به رو باشد، و نیز به معنای غیر، و همچنین این واژه از اضداد است. (جرّ، ۱۳۶۷ ش، ج ۲، ص ۲۱۷۲) (قرشی، ۱۳۷۱ ش، ج ۷، ص ۲۰۴ و ۲۰۵) (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۹۴) ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ (کهف، ۷۹) درک و فهم این آیه امکان پذیر نیست تا کلّ صحنه بازسازی شود. صحنه‌ی نمایشی این آیه به این ترتیب است که عده‌ای بی نوا با یک کشتی که داشتند در ساحل دریا کار می‌کردند و خیلی دورتر از اینان یا به قول راوی داستان‌ها آن دور دورا پادشاهی داشت نزدیک می‌شود و هر کشتی را مصادره می‌کرد. و این افراد از آمدن پادشاه خیر نداشتند. بنابر این معنای کلمه‌ی وراء که در کتب لغت به آن اشاره شده است به هیچ عنوان با بار معنایی که در آیات قرآن القا می‌کند قابل قیاس نیست اگر از این منظر به معنای آیات و کلمات در قرآن نگاه کنیم اعجاز بیانی قرآن نمود حسی تری پیدا خواهد کرد و باید از صمیم قلب گفت «یا ربّ لک الحمد کما ینبغی لجلال وجهک و عظیم سلطانک».

أضاء - یضیء - ضیاء

﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (بقره، ۱۷) ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا...﴾ (یونس، ۵) خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است خورشید یکی از منابع طبیعی ایجاد نور و روشنایی به خودی خود است به طوری که باز تابش نور آن موجب رؤیت و دید دیگر اشیاء و اجرام آسمانی است این مطلبی است که علم آن را کشف کرده، و در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است. در قرآن از أضاء، یضیء، ضیاء استفاده می‌شود برای اشیائی که منشأ اصلی نور بوده، و روشنایی و حرارت از آن‌ها متصاعد می‌گردد. مانند: خورشید، آتش، رعد و برق و غیره. اما نور فقط بر روشنایی که منبع اصلی ندارد اطلاق می‌گردد و یا این که ممکن است هدف از آن نور معنوی باشد و نه نور حسی و ظاهری جهت اطلاع بیشتر از دو کلمه‌ی نور و ضوء رجوع کنید به مقاله‌ی: (سیدی و دیگران، ۲۰۰۷م، ص ۸۳) بنابر این موسیقی و کشش در صوت در کلماتی نظیر: «أضاء، یضیء و ضیاء» می‌تواند بر این نکته تأکید کند که منظور نوری است که در آن روشنایی، حرارت و دیگر پرتوهای نوری وجود دارد.

جیء

﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾ (فجر، ۲۳) منظور از فعل مجهول جِيءَ (آورده شد) می‌تواند مراد از حاضر آوردن دوزخ، پدیدار کردن و نشان دادن آن باشد. همچنین معنای «جِيءَ» ممکن است بر امتداد عظمت و بزرگی جهنم دلالت داشته باشد. همچنان که در تفسیر جوامع الجامع آمده است: از ابو سعید خدری روایت است که چون این آیه نازل شده چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرد تا آن جا که اصحاب از آن آگاه شده و بر آنان سخت آمد پس حضرت علی علیه السلام را خبر دادند علی علیه السلام آمد و از پشت سر، پیامبر صلی الله علیه و آله را در آغوش کشید و میان دو کتف حضرت را بوسید آن گاه گفت: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم به فدایت امروز چه حادثه‌ای روی داده است؟ فرمود: جبرئیل آمد و آیه: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾ (فجر، ۲۳) را برایم قرائت کرد حضرت آیه را بر علی علیه السلام قرائت کرد، علی علیه السلام به پیامبر گفت: جهنم را چگونه می‌آورند؟ فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را می‌آورند که با هفتاد هزار زنجیر و زمام آن را می‌کشند پس چنان تکانی می‌خورد که اگر آن را رها کنند تمام جمعیت محشر را می‌سوزاند پس من به جهنم اعتراض می‌کنم او می‌گوید: ای محمد مرا با تو چه کار، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده است پس هیچ کس نمی‌ماند مگر این که می‌گوید: نفسی نفسی، (خودم، خودم)، ولی محمد صلی الله علیه و آله می‌گوید: پروردگارا اتمم اتمم (الطبرسی، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ص ۴۸۹) بنابر این طول و کشش در لفظ جِيءَ بزرگی جهنم را در ذهن مخاطب مجسم می‌کند.

جاء

فعل جاء با صیغه‌های مختلف ۲۳۷ بار در قرآن تکرار شده است. با توجه به این که مد کشش در صوت است و این تغییر و کشش در صوت علاوه بر ریتم و آهنگ توجه شنونده را به امر مهمی جلب می‌کند. این امر مهم در فعل (جاء) ممکن است:

۱. عظمت و بزرگی فاعل باشد: ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾ (فجر، ۲۲) و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف صف حاضر آیند. ممکن است در این آیه کثرت ملائکه نیز مد نظر باشد. صاحب تفسیر عاملی در ذیل این آیه می‌گوید: این آیه به اشکال مختلف ترجمه می‌شود. (عاملی، ۱۳۶۰ش، ج ۸، ص ۵۶۹)
۲. بر آمدن امر مهمی دلالت کند: ﴿... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ﴾ (انعام، ۶۱) ﴿... فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ ...﴾ (اعراف، ۳۴) ﴿... حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ﴾ (توبه، ۴۸) ﴿... فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ﴾ (یونس، ۴۷) ﴿... حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا﴾ (هود، ۴۰)
۳. آمدن معجزات و دلائل روشن و آشکار: ﴿... جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ ...﴾ (بقره، ۲۰۹) ﴿... جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ﴾ (بقره، ۲۱۳)
۴. آمدنی توأم با سختی و مشقت: ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى﴾ (عبس، ۸) و اما آن که به شتاب پیش تو می‌آید. (قرشی، ۱۳۷۷ش، ج ۱۲، ص ۷۸)
۵. امتداد و طول مدت آن: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (انعام، ۱۶۰) هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت، و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود. همچنین در سوره‌ی قصص آمده است: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (قصص، ۸۴) هر که عمل نیک آرد پاداش بهتر از آن یابد، و هر کس که عمل بد کند بدکاران جز به همان اعمال بد مجازات نشوند. مراد از آوردن در این آیات ارائه دادن در روز قیامت است. یعنی این که کسی شامل مفاد این آیه می‌شود که انجام کارهای خوب یا بد تا آخر عمر انسان امتداد داشته باشد.

بدون تردید به تعداد آیاتی که در آن فعل جاء و صیغه‌های مختلف آن آمده است نکات و اغراضی بر آن مترتب است.

دَابَّةٌ

قبل از پرداختن به این کلمه لازم به ذکر است که هر فعل مضاعفی که به یکی از دو باب مفاعله و تفاعل برود از مدّ لازم بر خوردار خواهد شد لذا در قرآن کریم هر فعل مضاعفی که به دو باب مفاعله و تفاعل رفته، و در آن مدّ لازم وجود داشته باشد مانند یوادون، حاجوا، یتحاجون، شاقوا یحادون و ... و به طور کلی هر مدّ لازمی شدت و کثرت را نیز به ذهن مخاطب القا می‌کند. ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾ (انعام، ۳۸) هیچ جنبنده‌ای در روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای با بال-های خود در هوا نمی‌پرد مگر آن که چون شما امت‌هایی هستند ما در این کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم و سپس همه را در نزد پروردگارشان گرد می‌آورند. (آیتی، ۱۳۷۴ش، ص ۱۳۲) دو کلمه‌ی «دابه و طائر» در هنگام تلاوت آن چنان برجسته هستند به طوری که همه‌ی اقسام مخلوقات خداوند را که در این دنیا زندگی می‌کنند در بر دارد. دابه هر آنچه که در روی زمین یا در دل زمین می‌جنبد. طائر: همه‌ی گونه‌های پرندگان. موسیقی و کشش صوت در این دو کلمه انگار چیزی را استثنا نکرده است.

الْجَانِّ

﴿وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ...﴾ (نمل، ۱۰) «جَانٌّ»: مار تندرو و سریع‌السير سفید یا زرد رنگ. (خرم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۴۴۳) کشش صوت و مدّ در کلمه‌ی جانّ زیبایی خاصی را به آیه بخشیده که برای درک درست آیه باید صحنه در ذهن بازسازی شود که چگونه مار و ازدهایی بزرگ با حرکات برق آسا و سریع روی زمین است بدون تردید تلاوت کلمه‌ی جانّ با معنا و مفهوم القایی بی ارتباط نیست.

الصَّاحَّةِ

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ﴾ (عبس، ۳۳) ﴿الصَّاحَّةُ﴾ صدای کر کننده، صدای گوش‌خراش، حادثه عظیم، مراد نفخه صور دوم است که به دنبال برخورد اجرام و کرات آسمانی بر اثر تخریب جهان، طنین‌انداز می‌گردد و انسان را از همه چیز جز خود و اعمالش و سرنوشتش غافل می‌کند. ابن عباس گوید: یعنی صیحه‌ی قیامت به این جهت نامیده شده برای این که گوش را می‌خراشد یعنی چنان به گوش‌ها می‌رسد که نزدیک است آن‌ها را کر کند. و بعضی گفته‌اند: برای این که همه مردم آن را می‌شنوند. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۶۶۸) کلمه‌ی ﴿الصَّاحَّةُ﴾ با ریتم و آهنگی که در بر دارد شدت این صدا و صحنه را در ذهن مجسم می‌کند.

الطَّامَّةِ

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى﴾ (نازعات، ۳۴) ﴿الطَّامَّةُ﴾ حادثه عظیم، مصیبت طاقت‌فرسا، بلای سخت و فراگیر، مراد قیامت است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۶۶۰) (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص ۳۷۰) بنابر این خود این کلمه نیز تا حد زیادی با توجه به مدّ لازم در آن گویای این مطلب است.

قرناء

﴿وَقِيصْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرَيْنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ﴾ (فصلت، ۲۵). «قُرْنَاءَ»: جمع قَرین، همدم، دوست، مراد شیاطین انس و جن است. (مراغی، بی تا، ج ۲۴، ص ۱۲۵) و (خرم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۵۶۹) این کلمه یکبار در قرآن آمده است. بنابراین مدّ متصل در «قُرْنَاءَ» هم کثرت، و هم تنوع آنها (انس و جن بودن آنها) دلالت می‌کند.

طرائق

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ﴾ (مؤمنون، ۱۷) «سَبْعَ طَرَائِقَ»: هفت طبقه آسمان. چه بسا مراد از هفت، تکثیر باشد. در این صورت مقصود عالم‌های بسیار و کرات و کواکب و سیارات بشماری است

که نسبت به ما هر یک فوق دیگری است. (خرّم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۳۹۴) موسیقی، طول و کشش صوت در کلمه‌ی «طرائق» انگار بلندای آسمان وسعت و تعدد کرات را در ذهن مخاطب مجسم می‌کند. سید قطب در ذیل این آیه می‌نویسد: منظور از طرائق طبقاتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند و ممکن است منظور هفت مدار فلکی یا هفت منظومه مانند منظومه‌ی شمسی باشد. (سید قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۴۶۱) به طور کلی موسیقای حاکم بر آیه در رساندن معنا و مفهوم تأثیر دارد.

خزائن

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...﴾ (انعام، ۵۰) «خَزَائِنُ»: جمع خزینه، گنجینه‌ها انبارهای نفائس اموال، مراد از «خَزَائِنُ اللَّهِ» مقدراتی است که جز خدا کسی از آنها آگاه نیست. (خرّم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۱۳۹)

السرائر

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾ (طارق، ۹) روزی که اسرار باطن شخص آشکار شود. «السرائر»: جمع سریره، پنهانیها و پنهانیها اسرار و رازها، نیات و عقائد و هر چیزی که نهفته و پوشیده باشد. (خرّم دل، ۱۳۷۱ش، ص ۷۲۷) السرائر یعنی تمام اسرار رازها و غیره چه این اسرار انسان را خوشحال کند و چه ناراحت و نگران کند. در روز قیامت همه‌ی آنها بر ملا می‌شود. (نووی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۲۲) در این زمینه در کتب تفاسیر آرا و نظرات زیادی وجود دارد از جمله: صاحب تفسیر معالم التنزیل فی تفسیر القرآن ذیل این آیه خاطر نشان می‌کند که در روز قیامت اعمال انسان آزمایش می‌شوند و منظور از «السرائر» واجبات است از قبیل نماز، روزه، وضو، غسل از جنابت که صحت و سقم آنها مشخص می‌شود. (بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۲۳۹) بدون تردید مدّ و کشش در کلمه‌ی «السرائر» بر کثرت و فراوانی اسرار و رازهای پنهان در درون انسان دلالت دارد.

ترادف در قرآن کریم

این پژوهش از زاویه‌ی ریتم و آهنگ به کلمات مترادف نگریسته چرا که موسیقی و آهنگ در القای معانی به مخاطب مؤثر است و شاید یکی از دلایلی که نتوان اعتقاد به ترادف در قرآن کریم را داشت اختلاف آهنگ و ریتم ظاهری کلمات به ظاهر مترادف باشد. اکنون به لحاظ مدّ متصل واجب و لازم نمونه‌هایی از واژه‌های به ظاهر مترادف در قرآن کریم را بررسی می‌کنیم.

«فحشاء» و «المنکر»

در چندین آیه از قرآن کریم، فحشا و منکر در کنار هم آمده و در ظاهر مترادف به نظر می‌رسند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ (نحل، ۹۰) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾ (نور، ۲۴) ﴿اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾ (عنکبوت، ۴۵) اما بررسی این دو واژه به لحاظ حروف مدّ. (منکر: (به صیغه‌ی مفعول) ناشناخته «مقابل معروف» کار منکر و امر منکر آن است که به قول راغب: عقل سلیم آن را قبیح و ناپسند می‌داند یا عقل در باره‌ی آن توقف کرده و شرع به قبح آن حکم می‌کند. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۱ق، ص ۸۲۳) بنابر این نزد همه‌ی اقوام و مردم واضح و آشکار نیست به عبارتی دیگر کمی محدود به نظر می‌رسد. اما کلمه‌ی «فحشاء» فحش، کار بسیار زشت. دقت در گفتار بزرگان نشان می‌دهد که فحش و فاحشه و فحشاء به معنی بسیار زشت است گرچه بعضی قبح مطلق گفته‌اند. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۵، ص ۱۵۳) کلمه «فحش» و «فحشاء» و «فاحشه» به معنای هرگونه رفتار و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد. ولی در قرآن کریم، کلمه‌ی «فاحشه» یا «فحشاء» غالباً در موارد انحرافات جنسی و آلودگی ناموسی به کار رفته است و گاهی نیز در معنای وسیع نیز استعمال شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۲۶) بنابراین دو واژه‌ی فحشاء و منکر یکی از وجوه

اختلافی که در آنها است این است که در کلمه‌ی «فحشاء» مدّ متصل و واجبی وجود دارد و این در حالی است که در کلمه‌ی «منکر» حتی یکی از حروف مدّ وجود ندارد. و این یعنی در کلمه‌ی «فحشاء» علاوه بر معنای اصلی کلمه یکی یا برخی از معانی مدّ در آن نیز تأکید می‌شود در حالی که در کلمه‌ی منکر این چنین نیست. این یکی از دلائل آشکار و نهانی است که ترداد به معنای واقعی را در قرآن کریم نفی می‌کند. لازم به ذکر است در آیه‌ی فوق کلمه «ایتاء» نیز دارای مدّ است در هر جای قرآن که ایتاء آمده، منظور از آن پرداخت زکات است بنابر این مدّ و کشش صوت در ایتاء بر استمرار و مداومت در پرداخت زکات دلالت دارد.

«خطیئه» و سایر الفاظ گناه در قرآن

واژه‌ی «خطیئه» با توجه به مدّ متصل در آن ممکن است بر تمام لغزش‌های انسان ریز و درشت عمدی و غیر عمدی دلالت داشته باشد. در حالی که در سایر واژه‌ها این چنین نیست. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۸۷) و (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۲۵۸) ذنب، به معنی دم است. هر فعلی که عاقبتش وخیم است آن را ذنب گویند زیرا که جزای آن مانند دم حیوان در آخر است. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۳، ص ۲۴) معصیت، به معنی سرپیچی و خروج از فرمان خدا و بیانگر آن است که انسان از مرز بندگی خدا بیرون رفته است. (همان، ج ۵، ص ۱۲) الإثم والأثم: اسم هستند برای افعالی که انسان را از انجام ثواب و کار نیک منصرف و رویگردان می‌کند و جمع آن آثم است و متضمن معنای کندی و تأخیر انداختن می‌باشد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳) شایان ذکر است که کلمات مترادف دیگری از جمله: «خلف و وراء»، «اللائئ و اللاتی»، «جاء و أتى» و غیره وجود دارند که مجال بررسی آنها نیست.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه مطرح شد می‌توان به نتایج زیر رسید:

۱. در قرآن کریم موسیقی و نظم‌آهنگ کلمات در بیان معنا و مفهوم مؤثر است.
۲. با بررسی شواهد و ادله‌ها در قرآن کریم به نظر می‌رسد که کلماتی که در آنها مدّ متصل واجب و مدّ لازم وجود دارد تصویری را در ذهن مخاطب مجسم می‌سازد که او را به یکی از معانی کثرت، وسعت، فزونی، تعدّد و غیره رهنمود می‌نماید.
۳. نتایج این تحقیق فقط و فقط در قرآن کریم قابل اثبات است و هیچ کتابی غیر از قرآن این مزیت را دارا نمی‌باشد چرا که خداوند سبحان دانای مطلق است و بر اسرار و رموز همه چیز آگاه است و چیدمان حروف، کلمات و آیات قرآن بر اساس حکمت الهی صورت گرفته است.
۴. همچنین یکی از بيشمار دلائل پيدا و پنهانی که ترداد در قرآن کریم را منتفی می‌شمارد ریتم و آهنگ ظاهری کلمات مترادف است.
۵. لازم به ذکر است که مسئله‌ی کشش صوت فقط در قرآن کریم دارای اصولی مشخص است. در غیر قرآن بر حسب نیاز کلمات با کشش صوت ادا می‌شوند. یک کلمه ممکن است در جایی با کشش صوت و در جایی دیگر بدون کشش صوت بیان گردد. و اغلب کشش صوت در گفتار معنای کثرت، بزرگی، وسعت و غیره را به مخاطب القا می‌کند. به عنوان مثال اگر از کسی که بارها شنا کرده باشد پرسیده شود آیا تا حالا شنا کرده‌ای؟ در جواب می‌گوید: خیلی با کشش در صوت تا کثرت این عمل را بیان کند. و در جایی دیگر ممکن است این کلمه فاقد کشش در صوت باشد. بنابر این ریتم و آهنگ کلمات در بیان معانی مورد نظر مؤثر است.
۶. در پایان این پژوهش این سؤال مطرح است که چرا در کلماتی که دارای مدّ متصل واجب و مدّ لازم هستند. یا به تعبیر دیگر از کشش صوت و موسیقی بر خوردارند علاوه بر معنای اصلی کلمه بر یکی یا بعضی از معانی مدّ نیز تأکید دارند؟ در جواب این سؤال می‌توان گفت: می‌توان دلیل آن را به وجود حروف مدّ و کشش در صوت نسبت داد که بر یکی از ابعاد اعجاز بیانی قرآن تأکید دارد. همان مطلبی که مصطفی صادق رافعی در کتاب

اعجاز قرآن و دیگران بر آن تأکید دارند. موسیقی صوت و در ضمن آن صفات حروف با معنی و مفهوم ارتباط دارد. یا این که این نظم فراگیر در موسیقی و نظم آهنگ را به مدّ نسبت ندهیم و همه‌ی این موارد را تصادفی فرض کنیم.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- آیتی، محمد، (۱۳۷۴ش)، ترجمه قرآن، تهران، انتشارات سروش.
- ابن الأثیر، مجد الدین أبو السعادات المبارک بن محمد الجزری، (۱۹۶۹م)، **جامع الأصول فی أحادیث الرسول**، تحقیق: عبد القادر الأرئووط، مکتبه الحلوانی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، **لسان العرب**، بیروت، دار صادر.
- ابیاری، ابراهیم، (۱۴۰۵ق)، **الموسوعة القرآنیة**، موسسه سجل العرب.
- بغدادی علاء الدین علی بن محمد، (۱۴۱۵ق)، **لباب التاویل فی معانی التنزیل**، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۲۰ق)، **معالم التنزیل فی تفسیر القرآن**، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، چاپ: اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- البیهقی، أبو بکر أحمد بن الحسین بن علی، (۱۹۹۴م)، **سنن البیهقی الکبری**، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، مکه المکرمة، مکتبه دار الباز.
- ، (۱۹۸۹م)، **السنن الصغیر**، المحقق: عبد المعطی أمين قلجی، الطبعة: الاولى، کراتشی، پاکستان.
- الجرجانی، خلیل، (۱۳۶۷ش)، **المعجم العربی الحدیث**، ترجمه‌ی، سید حمید طبیبیان، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- الجرجانی، علی محمد بن علی، (۱۴۰۵ق)، **التعریفات**، تحقیق: ابراهیم الأنباری، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العربی.
- الحاکم النیسابوری، محمد بن عبدالله أبو عبدالله، (۱۹۹۰م)، **المستدرک علی الصحیحین**، الطبعة الأولى، بیروت، دار الکتب العلمیة.

- خانی، رضا و حشمت الله ریاضی، (۱۳۷۲ش)، ترجمه بیان السعادة فی مقامات العبادة، تهران، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
- خرّم دل، مصطفی، (۱۳۷۱ش)، تفسیر نور، تهران، نشر احسان.
- الدرویش، محیی الدین، (۱۴۰۸ق-۱۹۸۸م)، إعراب القرآن الکریم و بیانه، بیروت، دار ابن کثیر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دار العلم الدار الشامیة.
- الرافعی، مصطفی صادق بن عبد الرزاق بن سعید بن أحمد بن عبد القادر، (۲۰۰۵م)، إعجاز القرآن والبلاغۃ النبویة، بیروت، دار الكتاب العربی.
- زین الدین محمد، المدعو بعبد الرؤوف بن تاج العارفين بن علی بن زین العابدین الحدادی ثم المناوی القاهری، (بی تا)، الإتحافات السنیة بالأحادیث القدسیة، المحقق: عبد القادر الأرناؤوط - طالب عواد، دمشق، بیروت، دار ابن کثیر.
- سعاد، عبد الحمید، (۲۰۰۹م)، تیسیر الرحمن فی تجوید القرآن، مصر، دار التقوی.
- السلامی، عمر، (۱۹۸۰م)، الاعجاز الفنی فی القرآن، تونس، نشر وتوزیع مؤسسات عبد الکریم بن عبد الله.
- السندی، أبو طاهر عبد القیوم عبد الغفور، (۱۴۱۵ق)، صفحات فی علوم القراءات، مکة المكرمة، الطبعة الأولى، المكتبة الأمدادیة.
- سید قطب، (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، بیروت، قاهره، دارالشروق.
- (۲۰۰۲م)، التصوير الفنی فی القرآن، الطبعة الشرعیة السادسة عشرة، قاهره، دار الشروق.
- السیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۶ق)، تفسیر الجلالین، چاپ: اول، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات.
- الطبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- (۱۳۷۷ش)، تفسیر جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه‌ی علمیّه قم.
- طریحی، فخر الدین، (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرین، تهران، کتاب فروشی مرتضوی.
- عاملی، ابراهیم، (۱۳۶۰ش)، تفسیر عاملی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات صدوق.
- الفراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، چاپ دوم، قم، انتشارات هجرت.
- فیومی، احمد بن محمد بن علی المقرئ، (۱۳۲۵ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، المطبعة المیمیة.
- قاسمی، محمد جمال الدین، (۱۴۱۸ق)، محاسن التاویل، تحقیق: محمد باسل عیون السود، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- (۱۳۷۷ش)، تفسیر احسن الحدیث، بنیاد بعثت، تهران.
- القرطبی، أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری، (۱۳۸۷ق)، التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، تحقیق: مصطفی بن أحمد العلوی، محمد عبد الکریم البکری، المغرب، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامیة.
- گنابادی، سلطان محمد، (۱۴۰۸ق)، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- مراغی، احمد بن مصطفی، (بی تا)، تفسیر المراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰ش)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۱ق)، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، چاپ اول، قم، ناشر: مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- نخجوانی، نعمت الله بن محمود، (۱۹۹۹م)، الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیة، مصر، دار رکابی للنشر.

نووی، جاوی محمد بن عمر، (۱۴۱۷ق)، *مراح لبید لكشف معنى القرآن المجید*، تحقیق: محمد أمين الصناوی، چاپ اول، بیروت، دار الكتب العلمیه.

مجلات

جوزیف، نسیم یوسف، (۱۹۷۷م)، «سیناء: كنوزها وآثارها التاريخیة فی العصور الوسطی»، فصلنامه المؤرخ العربی، مجلة الفصلیة تاریخیة مُحَكَمَةٌ تعنی بشؤن التراث و التاريخ العربی و العالمی، تصدر عن الأمانة العامة للمورخين العرب، بغداد، از ص ۹۸ تا ۱۲۲.

سیدی، سیّد حسین و حساوی، محمد جواد، (۲۰۰۷م)، «الضوء والنور فی المعارف الدینیة»، مجلة العلوم الانسانیة، العدد: ۱۴ از ص ۸۳ تا ۹۹.

مسترحمی، سیّد عبسی، (پاییز ۱۳۸۸ش)، «آسمان از دیدگاه قرآن و دانش نجوم»، پژوهشنامه‌ی علوم و معارف قرآن کریم، قم، سال اول شماره ۴ از ص ۸۳ تا ۱۱۶.

وزیری، یحیی، (۲۰۰۶م)، «اعجاز القرآن الکریم فی وصف حركة الظلال (الظل الساکن)»، المؤتمر العالمی الثامن للاعجاز العلمی فی القرآن والسنة، کویت از ص ۱۴ تا ۴۱.